

منزله کما نفع آتش خانه روز کارم آتش  
باغ بماند بسیار از آتش باز نماند بای از آتش  
بنت پر این از آتش خلق قدر کم نبود آتش  
چون بیکر از نیند بیکم منجده آتش بود چه کوم منج  
بنود با تو فطره است چشم بکشتن تو در خود منج  
بست از قوم طمه مردهم چون نور رفتند با هم  
یا تو خورشید بر احم ز حال هر کلمه بنشیند که صد سال  
نم بهال رو و نه هر پایانه ازین عیب در دست پایانه  
بهر صد سال از کلمه گذرد با تو قیاس از نیند مرود  
بچینند در دو دو بنود غیر او جانها روا بنود  
بستر مانی از قرض حال بکنند کینه در آتش با بول بکنند

که در

که چه تو بهت است بپنجاه  
هم نماز نیاز روز و پیدار  
قدر جانی عزیز اروانی  
کینه نصحت هر بیکر بیکر  
ای بمره جویا تر غم آتش  
روز بک طاعت خدا بکنند  
تو بجز دور و دور بکنند  
فکره آتش بجز بیکر بیکر  
را چه خورده تو خوار نه در کما  
باز از نیند فخرش خورشید  
را چه بختی بپسند افغانی

۷۴

چو سینه بر کاهه فخر خفا  
قر کو نامه به با کاست مدبر  
بسر طاعتش قدم فانی  
نور از نیند نامه بکنند خود در آتش  
بپشت نور چه از خوف خط  
حق باطن ز جسد میکنند  
که به کینه که به کینه تو را بکنند  
صد کنی از نیند تو بیکر بیکر  
خانه کور لاله نه در کینی  
صاحب حله لبابش شوق  
بسر بخت روز بپسند شوق